

ادامه مطلب

یادداشتهای بی تاریخ

از صفحه ۲۲

(۴)

پیدا کردم... پیدا کردم

آه... خمسه نظامی ام را به کسی داده ام که اگر بر گرداند باید هر دو دستش را برید. به استاد عزیز گرانمایه ای که راهنمای من در گشودن بسیاری از مشکلات ادبی است، زنگ می زنم. او هم شیفته مراسمی است که تماشا کرده ام. مقصودم را با او در میان می گذارم که می خواهم اصل حکایت گنبد سیاه را داشته باشم تا از آن مصرع «نیست بالاتر از سیاهی رنگ» را عنوان کلی مقاله ام کنم. تأملی می کند. دلسوزانه و مهربانانه تذکر می دهد که این عنوان اندکی تخفیف آمیز است زیرا وقتی کاری از دست بر نمی آید یا به نقطه ای می رسیم که چاره نیست، می گوئیم «نیست بالاتر از سیاهی رنگ» و یا به عبارت دیگری «بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد»، حالم گرفته شده. اگر در این حرفه باشی، می فهمید وقتی یک تیترا پیدا می کنی و به دلالت می نشیند لذت عنوان کم از نگاه پنهان نیست. سکوت می کنم. استاد می فهمد و می گوید: چرا یک مصرع حافظ را تحریف نکنیم و عنوان نسازیم. اضافه می کند که مگر نه این که اینک چشم جهانی به او دوخته شده است؟ مگر نه اینکه دنیا به او به چشم یک راهگشای تازه می نگرد؟ پس چرا این سیه چرده را دست کم بگیریم؟ مگر حافظ نفرموده:

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

چه عیبی دارد که مصرع حافظ را دستکاری کنیم. استاد دلیرتر از من است جرأت دارد که به مصرع حافظ روی آورده آن را باب طبع روز کند. می فرماید حافظ اشاره به دور دارد از «آن» حرف می زند. آیا وقت آن نیست که با اشاره به نزدیک از «این» سخن بگوئیم؟ این که جلو ما ایستاده است و نیمساعت پیش دست بر انجیل نهاد و پس از آن عالم را مخاطب قرار داد و دست به سوی همه دراز کرد و به جرأت گفت که ترسا و جهود و مسلمان و هندو و بی خدا را به یک چشم می نگرد، و دست به سوی همه دراز می کند مگر آنکه دست گشوده او را کسی بخواهد با مشت پاسخ دهد. می پرسیم یعنی می فرمایید که «کلوخ انداز را پاداش سنگ است» می گوید بله، نمی شود نشست و تماشا کرد که به سویت کلوخ اندازند. حالا «این» آمده است که آرامش را به عالم درهم ریخته ما بازگرداند. پس چرا تیترا کنیم:

این سیه چرده که آرامش عالم با اوست

مرسی، دست مرزاد استاد؛ عنوان صفحه پیدا شد. آن را می بینید. این دفعه کار من نیست.

دارد آماده می شود که برود دست روی انجیل بگذارد و صلا در دهد که:

«ما ملتی هستیم مرکب از ترسا و جهود و مسلمان و هندو و بی خدا. ما را زبانه و فرهنگهای گوناگون شکل داده اند و از چهار گوشه گیتی به اینجا آمده ایم.

از آنجا که ما طعم تلخ جنگهای داخلی را چشیده ایم و نابرابری ها را تحمل کرده ایم حالا توانا تر و یگانه تر از همیشه از معرکه بیرون آمده ایم و باور داریم که کینه های کهن باید به دست فراموشی سپرده شود و خط فاصل قوم و قبیله ای از میان برخیزد و حالا که دنیا کوچکتر و کوچکتر شده است انسانیت ما باید خود را بهتر به معرض تماشا بگذارد. و آمریکا باید در این دوران تازه راهنمای صلح و صفا باشد. ما از جهان اسلام توقع داریم قدمی به پیش بردارد. قدمی مبتنی بر حفظ منافع مشترک و احترام متقابل. به آن دسته رهبران جهان که ادعا می کنند جامعه آنان از غرب دلزده و بیمارگونه است باید بگویم تا بدانند که ملت های تان در مورد شما بر آنچه ساخته اید، قضاوت می کنند نه بر آنچه ویران کرده اید.»

(۵)

در بارگاه سوگند

مراسم بعد از تحلیف مخلوطی است از همه چیز. از چیزهایی که همه را خوش می آید. ساز هست، آواز هست، نیایش هست و مهمتر از همه شعرخوانی هم هست. این شعرخوانی را اینها از کجا یاد گرفته اند؟ این سنت هزار ساله ماست. وقتی پادشاهی به تخت می نشیند شاعران به گرد او می آیند و آن که صدر شاعران است و «امیرالشعرا» خطابش می کنند، قصیده ای را که به فرخندگی این روز ساخته است از پرشال بیرون می کشد و می خواند. به ما گفته شده بود که قصیده بد است چون در مدح حاکم روز ساخته می شود و ای بسا که حاکم روز جاری بی بخشایش است و لایق ستایش نه. شاعر حجت خراسان در دم مدح شاهان گفته است:

به علم و به گوهر کنی مدحت آن را

که مایه است مر جیل و بد گوهری را

به نظم اندر آری دروغ و طمع را

دروغست سرمایه مر کافری را

پسند است با زهد عمار و بوذر

کند مدح محمود مر عنصری را

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی لفظ دژ دری را

و ما یاد گرفته بودیم که مدح ریختن دژ دری در پای خوکان است و هیچوقت به یاد نیاوریم که شیخ اجل یک قدم انقلابی در مدح برداشته است و دو بانوی زمانش (ابش خاتون) و (ترکان خاتون) را ثنا گفته (این ترکان خاتون نه آن ترکان خاتون خوارزمشاهی است بلکه او مادر اتابک محمد سلغری است و شیخ او را به عدل و سخاوت ستوده) و پیش از آن با رندی و طرافت خاص خود مدح ابش خاتون ملکه ای را کرده است که:

فلک را این همه تمکین نباشد

فروع مهر و مه چندین نباشد

...

چنین خسرو کجا باشد در آفاق

وگر باشد چنین شیرین نباشد

آه چند سال است که می خواهم فیش هایی را که درباره این «خاتون» ها دارم راست و ریست کنم بلکه مقاله ای بشود که بدهم به دکتر متینی برای ایران شناسی و آن را هدیه کنم به همه فمینیست های وطنم اما مگر این یادداشتهای بی تاریخ مجال کار بعدی به من می دهد؟ آنطرف تر آقای اوباما دارد گوش می دهد به شعری که خانم سرخ موی سپیدروبی، استاد دانشگاه معروف و معتبر «بیل» برایش می خواند. اسم خانم الیزابت الکساندر است. شاعر است. در روز تاجگذاری، ببخشید، تحلیف آقای بیل کلینتون هم یک خانم شاعر سیاه پوست که شعرش سخت مشهور و محبوب است «مایو آنجلو» برای او شعر خواند. پس این شعرخوانی چیز بدی نیست. خیلی هم آلاهد است ولی ما چرا وقتی شب مهمانی تاجگذاری محمدرضا شاه، دکتر لطفعلی صورنگر و سپس دکتر صادق کیا شعر خواندند، احم کردیم و آنها را مداح خواندیم. لابد هنوز مداحان پای منبر را به درستی نمی شناختیم. آنها حالا آیت الله و آیت الله العظمی شده اند. و خانم الیزابت الکساندر اصلا مداح نیست. چه بد است پیش چشم شیشه کبود داشتن و از پشت آن به دنیا نگاه کردن. در دور دست نگاههای من سیاهی ایستاده است. شیشه کبودی به دستش داده اند... آه... اتللو است.

(۶)

اتللو در کاخ سفید است

به وسوسه «یاگو» آهسته وارد خوابگاه زنش شده است. زن سفیدروی زیبایش، «دزدمونا»، سرد و سیاه از وسوسه یاگو که از خیانت زنش با او سخن گفته است در خشم است و تراژدی شکسپیر به اوج خود رسیده است.

حسد در هر رگ مرد بزرگ فتح می تازد

خیالش، آرزویش، عشق بی بریایه اش را

در میان هاله ای از ننگ می بیند

چه فرنها که ما با این تراژدی سیاه اتللو را تماشا کرده ایم. چه هنرپیشگان سفیدپوستی که رنگ چهره عوض کرده اند تا اتللو باشند و از مردم اشک بگیرند. سیاه اتللو نماینده غیرت است. شاید او تنها سیاهی است که در ادبیات جهان قهرمان است و آرزو برانگیز برای مردانی که می خواهند غیرت را در سایه جوهر مردانگی جلوه دهند.

حافظه ام باری نمی کند که گروه اسکویی ها- مصطفی و مهین- که می خواستند اتللو را در ایران به روی صحنه بیاورند چه کسانی را به بازی فراخوانند. اما به خاطر دارم که دوستان تئاتر فردوسی و بعد تئاتر سعدی از حسرت این که عبدالحسین نوشین آرزو داشت اتللو را روی صحنه ببرد حرف می زدند و این که ناکام ماند.

و هم به خاطر دارم که نوشین تئاتر دیگری را در ارتباط با مسأله سیاه در ایران در کلوب حزب توده روی صحنه برد. من آن زمان خردسالتر از آن بودم که بتوانم این نمایش را ببینم ولی گفته می شد که سپس «روسی بزرگوار» که

حکایت از پایمردی زنی روسی در دفاع از پناه دادن به یک سیاه دارد و اثر جنجالی بزرگ ژان پل سارتر بود با کارگردانی نوشین غوغا کرد. حالا روز سه شنبه گذشته این نمایشنامه برای من به صندوقچه خاطرات رفت و باز ماند تا وقتی دیگر.

اتلوی جوان روزگار ما تسلیم وسوسه های یاگو نمی شود و روسی بزرگوار دلواپسی ندارد که سیاهی را پنهان کرده است چرا که یک سیاه در کاخ سفید است.

(۷)

در جرقه های سر چپق عمو تم

چه دلها که برای هارلم سوزاندیم و درست سوزاندیم. با اینها رفتار سگ داشتند. خانم منیر مهران رویرویم نشسته است. با آن چشمهای آرام و ابروان کماتی و آن نگاه پر از مهربانی کتاب کلبه عمو تم را به طرفم دراز می کند. می گوید این را باید خواند. حکایت بردگان ناتوانی است که شلاق بر گرده آنها فرود می آید و تسلیم تقدیرند. «ارباب» اینطور خواسته است. اما من فکر می کنم که ارباب عوض خواهد شد.

خانم منیر اصفا شاگرد اول دارالمعلمیات ایران، اولین زنی که یک باشگاه ورزشی مردانه را اداره کرد و اولین کتاب ورزشی علمی ایران را از مجموعه چه می دانیم به فارسی برگرداند، عاشق عموتم است که در کلبه اش رنج سیاه بودن را به دوش می کشد. خانم آخرین باری که مرادید در

بوستون در مجلس یادبود برادرش شمس الدین بود. گفت تند می نویسی نگرانم. گفتم نگران نباشید. از شما یاد گرفته ام که یک جور با انسانها و خرنجنگها زندگی کنم و مثل عمو تم صبور باشم. خانم مهران حالا نیست که ببیند عمو تم دارد دنیا را عوض می کند. دو میلیون تن از سراسر آمریکا آمده اند که این عوض شدن را از نزدیک ببینند و باور کنند. اتفاق افتاده است آتش سر چپق عمو تم در فضا

پراکنده است. کتاب وقتی در آمد مدتها بعد از انجیل پرفروشترین کتابها بود. انطور که خشم پدر بزرگ هوگو را برانگیخت که چرا بینوایانش که همیشه بعد از انجیل، فروش دوم را داشته یک پله پایین افتاده است. جرقه های چپق عمو تم اقتدر در آسمان بالاست که عمو سام ریش بزی سیلندر به سر، به او می گوید شما بفرمائید مثل این که نوبت ما گذشته است. احساس می کنم که خیلی از

سفیدها در سرمای سوزنده شهر، دلشان می خواهد رنگشان عوض شود. حالا سیاهی دشنام نیست، افتخار است. باید به آنها بگویم که در شبهای عید ما سفیدها صورتتان را سیاه می کردیم، داریه زنگی به دست دور شهر راه می

افتادیم؛ چرا که باور کرده بودیم سیاه سردار سرخوشی و کامیابی است. توی عروسی هایمان هم در اتاق رخت کن «زرشک» با ذغال چوب پنبه صورتش را سیاه می کرد که بیاید روی تخت حوض و حاجی پُر اهن و تلب را دست بیندازد و همه بخندند که «زرشک» حاجی را مچل کرده و زن حاجی غش غش می خندد که: «زرشک ذلیل بمبری، حاجی را اقتدر دست نینداز».

دنیاه مطلب در صفحه ۴۴



علی محمدی
President

SFC
Silicon Financial Corp.
Real Estate Loans - Refinance - Purchases

مشاوران وام و املاک

تیم مجرب، آگاه و پر تلاش

۱-۸۸۸-۹۷۸-۵۶۲۶



رزی بیگلری
Broker

برای خرید و فروش زمین، ساختمان مسکونی و تجاری و همچنین برای دریافت وام با مشاوران با تجربه و آگاه تماس حاصل فرمایید.

انواع وام های بدون دستمزد و بدون خرج

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری و تهیه املاک و زمین جهت سرمایه گذاری با تخصص در اخذ وام های ساختمانی (Construction) و زمین های مسکونی و تجاری

Give Us A Chance To Beat Any Advertised Rates!



(408) 244-0555

922 Saratoga Ave., Suite 100, San Jose, CA 95129

